



۲	مقدمه
۲	نظریات این باب
۲	ادله
۲	حل سحر
۳	طرق ابطال
۳	ظهور آیه
۴	احتمالات
۵	وجه ضعف
۵	موضوعیت سحر مضر
۶	جمعندی
۶	حرمت سحر نافع
۶	روایت إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ
۷	سند روایت
۸	دلالت
۹	بیان حکم

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

بعد از پایان بررسی ادله حرمت سحر، بررسی مفهوم سحر به فروع و تزییلات ذیل بحث رسیدیم. که اولین فرع این بود که آیا سحر به طور مطلق حرام است، یا سحر مضر حرام است، یا سحری که در غیر مقام حل سحر باشد حرام است؟ گفتیم در اینجا در نقطه مقابل قول به حرمت سحر به نحو مطلق، دو نظریه فقهی دیگر وجود دارد. در واقع نظریه اول همان اطلاق حرمت سحر بود. دو نظریه در مقابل این بود که نظریه دوم و سوم بود. یک نظریه این بود که سحر در مقام حل سحر مانعی ندارد و جایز است و یک نظریه دیگر هم این بود که اصولاً فقط سحر مضر حرام است و سحر غیر مضر حرام نیست.

## نظریات این باب

تفاوت این دو نظر این بود که بین سحر در مقام حل سحر با سحر غیر مضر، عام و خاص مطلق است، یعنی ممکن است سحر در مقام حل نباشد ولی مضر هم نباشد. نظریه دوم که در مقابل اطلاق است، می‌گوید اگر فقط از دایره حرمت سحر، همان حل سحر خارج شده است مانعی ندارد، ولی اگر در مقام حل نباشد ممکن است سحر مضر نبوده بلکه نافع هم باشد و باز می‌گوید جایز نیست. نظر سوم می‌گوید سحری که مضر نیست، چه در مقام حل یا غیر حل، جایز است. بین عنوان سحر غیر مضر و سحر در مقام حل که در این دو نظریه وجود داشت، اعم اخص مطلق است. سحر غیر مضر گاهی در مقام حل است و گاهی در غیر مقام حل است ولی مضر نیست. این نظریاتی بود که در ابتدا مطرح کردیم و گفتیم که باید به ادله مراجعه کنیم

## ادله

ادله چهارگانه‌ای اینجا مورد بحث قرار گرفت، که سه روایت بود و آیه شریفه سوره بقره. دلیل پنجمی که اول می‌شد به آن اشاره کنیم که وضوح داشت و به آن اشاره نکردیم و عبور کردیم این است، که می‌شد این را جزء اولین دلیل هم قرار داد این است که کسی بگوید که در مفهوم سحر اضرار نهفته است. نه اینکه دلیل قید می‌زند بلکه مفهوم سحر یعنی امری که یضرُّ بالآخرین. منتهی جواب همان است که قبلاً دادیم. در مفهوم شناسی گفتیم که اضرار جزء مقومات سحر نیست، بلکه سحر همان اراءة الباطل حقاً بسبب الخفیة و غیر عادی است. اراءة باطل به صورت حق است به شکل و اسباب غیر اعتیادی و

متعارف و اسباب خفیه غیر عادی و غیرطبیعی. مقوم سحر ارائة الباطلِ حقاً است. مضر باشد یا نباشد مقوم مفهوم نیست و لذا از راه مفهوم نمی‌شود بگوییم فقط سحر مضر حرام است و بقیه مشمول این دلیل نیست. از میان ادله بعید نیست آیه شریفه برخلاف تلقی مرحوم آقای تبریزی دلالت کند بر اینکه سحر در مقام حل جایز است. این نتیجه حسیه بحث گذشته بود. ممکن است یکی از روایات ضعیف هم مفهوم این آیه را برساند، نه به دلیل اینکه آیه اختصاص به سحر مضر دارد بلکه به دلیل اینکه یک دلالت مفهومی و اقتضایی دارد برای اینکه سحر فی الجمله جایز است. فی الجمله اش هم بر همان مقام حل منطبق می‌شود که مناسب شأن نزول آیه است.

## حل سحر

حل سحر همان‌طور که گفته شد، به دو طریق میسر است. یکی به سحر است و این مادامی است که آن عملیاتی که انجام می‌دهد چون مفهوم سحر ارائة الباطلِ حقاً است، در خود این عملیات هم یک کار ارائة الباطلِ حقاً باشد. مثلاً او آمده و در وی خیالاتی برانگیخته است که مریض شود، در او خیالاتی ایجاد کند که با آن خیالات به آن حال طبیعی برگردد، ولی با یک نوع ارائة الباطلِ حقاً آن باطل را ابطال کند؛ اما طریق دیگر عملیاتی است که انجام آن با اسباب خفیه غیرعادی هم ممکن است ولی در کار او غیر حقی را حق نشان نمی‌دهد بلکه فقط ابطال آن غیر حق را کند.

## طرق ابطال

درواقع ابطال سحر حداقل به سه روش امکان دارد. یکی ابطال سحر به سحر است که معنای دقیق آن یعنی یک خیال‌انگیزی و ارائة الباطلِ حقاً مقابل آن کار. ولی این سحر چون برای مقابله با اوست می‌گوییم جایز است. دوم ابطال سحر با روش غیرعادی و غیرطبیعی که روش غیرعادی و غیرطبیعی فقط ابطال‌کننده است و دیگر حقی را باطل نمی‌کند و باطلی را حق نمی‌کند. سوم اینکه آن را با روش‌های دینی و دعایی و ذکری و آن چه که در شریعت آمده است و شرع به خصوص به آن اشاره کرده است ابطال می‌کند. آنچه محل کلام است قسم اول است. یعنی سحر کند و با سحر، سحری را باطل کند.

## ظهور آیه

آنچه از آیه استفاده کردیم این است که آیه سحر می‌گوید مبطل سحر جایز است لذا قسم دوم و سوم هم به طریق اولی جایز است. آنچه ما تاکنون دلیل داشتیم و از آیه استفاده کردیم این بود که سحر در مقام دفع سحر جایز است، که به طریق

اولی قسم اول و آن دو قسم را می‌گیرد. یعنی با هر سه قسم دفع سحر جایز است. در فرع اول یک سؤال مطرح می‌شود که آیا فقط در مقام دفع سحر است و می‌توانیم بگوییم که مطلق غیر مضر هم جایز است؟ آنچه به طور مسلم می‌شود از آیه استفاده کرد این است که قدر متیقن آیه سحر در مقام دفع سحر و ابطال سحر را جایز می‌داند. سؤال این است که آیا می‌شود این را کمی تعمیم داد و بگوییم سحر غیر مضر جایز است ولو سحر غیر مضر در مقام ابطال نیست؟ سحر غیر مضر چند نوع می‌شود. یک نوع سحر غیر مضر است که در مقام دفع سحر است. یک نوع سحر غیر مضر است که در مقام دفع سحر نیست و نمی‌خواهد سحری را دفع کند. سحری می‌کند که به کسی هم ضرری نمی‌رساند ولی نفعی هم برای کسی ندارد. نوع سوم این است که سحر غیر مضر است که نافع است یعنی کاری می‌کند که مثلاً کسی عاشق و علاقه‌مند به او شود و یا تقویت علائق بین خواهر و برادر یا بین زن و شوهر. تلقینات و روان‌درمانی‌ها را در فروعات جدا بحث می‌کنیم. اگر روشی علمی باشد داخل در سحر نیست. خواهیم گفت روش‌های روانکاو و روان‌درمانی و شیوه‌هایی که علم آن را نشان می‌دهد در صورتی که ارائه حق به باطل نباشد، سحر به حساب نمی‌آید.

## احتمالات

سؤال این است که می‌شود بگوییم فقط سحر در مقام دفع سحر جایز است یا کمی وسیع‌تر است و سحرهای غیر مضر مطلقاً جایز است؟ این همان اختلاف نظر دوم و سوم بود، که نظر دوم می‌گفت فقط در مقام دفع جایز است و نظر سوم می‌گفت مطلقاً غیر مضر جایز است. یعنی بگوییم جواز سحر اختصاص به مقام دفع ندارد بلکه هر سحر غیر مضر جایز است. برای این قسم هم می‌شود چند وجه ذکر کرد.

۱. یک وجه اینکه کسی بگوید در مفهوم سحر مضر خوابیده است و غیر مضر را شامل نمی‌شود. این را جواب دادیم که در مفهوم سحر این معنا وجود ندارد.

۲. وجه دوم برای اینکه بگوییم مطلق غیر مضر جایز است این است که بگوییم دلالت ملازمه عرفی آیه شریفه ۱۰۲ سوره بقره «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَ مَا كَفَرَ سَلِيمًا وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بَبَابِلَ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ» این درست است که سحر فی‌الجمله و در مقام دفع جایز است ولی می‌شود الغای خصوصیت کرد. سحر در مقام دفع جایز است و وجه اصلی و ملاکش این است که مضر به دیگری نیست. اطمینان داریم که ملاک آن عدم الاضرار است و لذا می‌شود این مورد را به سایر موارد الغای خصوصیت کرد. این وجهی است ولو از آیه پیش از این در مرحله اول استفاده نمی‌شد، که

سحر در مقام مقابله به مثل و دفع سحر جایز است به خاطر تعلیم ملائکه؛ اما عرف بین دفع سحر به سحر با سحرهای دیگری که مضر نیست هیچ فرقی نمی‌گذارد و می‌گوید ملاک یکی است لذا الغای خصوصیت می‌کند.

### وجه ضعف

وجه دوم هم مثل وجه اول وجه ضعیفی است. علت این است که نه به اولویت نه به تنقیح مناط نمی‌توان اطمینانی پیدا کرد و بگوییم همه موارد غیر مضر مثل دفع سحر به سحر است. برای اینکه دفع سحر به سحر در مقام مقابله به مثل و دفاع از خویش در برابر عملیات سحری است که دیگری انجام داده است. مقام دفاع و مقام مقابله به مثل مقامی است که حتی گاهی با عنوان‌های ثانوی جایز می‌شود. خیلی وضوح دارد که واقعاً نمی‌شود گفت سحری که در مقام دفاع نیست ولی مضر هم نیست جایز است چرا که این‌ها قطعاً مثل هم نیستند. دفع سحر به سحر با سایر اقسام سحر غیر مضر از نظر عرفی هیچ فرقی ندارد اما این را واقعاً حس می‌کنیم که فرق دارد. لاقلاً احتمالش قوی است که در مقام دفاع و مقابله به مثل عنایتی وجود دارد که می‌گوید جایز است اما مطلق غیر مضر که نمی‌خواهد دفاعی از خود کند ولی ضرر هم نمی‌رساند می‌گوید جایز نیست. ممکن است بگوید الغای خصوصیت و تنقیح مناط اطمینان عرفی است به اینکه این خصوصیت هیچ دخالتی در حکم ندارد و ملاک این است که مضر نیست که سایر اقسام را هم شامل می‌شود. می‌گوییم این اطمینان را نداریم برای اینکه ویژگی در دفاع است که مانع می‌شود که بگوییم که ملاک همان مطلق عدم اضرار است.

### موضوعیت سحر مضر

نکته بعدی این است که این آیه شریفه ۱۰۲ بقره و روایاتی که در این بحث وارد شده است دلالت بر این کند که سحر مضر ملاک حرمت است و غیر مضر از مدلول آیه خارج است. شاهد این است که در *وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ* همه بار سنگینی حرمت روی *مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ* آورده شده است که معلوم می‌شود اگر غیر مضر یا نافع باشد مانعی ندارد. لذا مضر موضوعیت دارد و غیر مضر چیزی نیست. جواب استدلال سوم این است که ما این را قبول داریم که آیه در مجموع سحر مضر را حرام می‌داند و بعضی روایات هم همین‌طور است اما این مقید مطلقاً نمی‌شود. مطلقاتی داریم که می‌گوید سحر حرام است. این آیه به دلیل این که مثبتین است و تا این حد بیشتر نافیین نیست مقید نمی‌شود ولو اینکه بگوییم آیه مخصوص به سحر مضر است و غیر مضر را نمی‌گیرد اما باز هم این مقید به اطلاقات نمی‌شود. آن جمله - ای که از آیه مقید می‌شود *وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ* است که دلالت آن هم بیش از سحر در مقام

دفع نیست. پس قبول داریم که آیه می‌گوید سحر مضر حرام است کما اینکه بعضی روایات دیگر هم همین‌طور است ولی این‌ها نمی‌تواند مقید باشد مگر همان جمله حتی يَقُولًا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرُ که آن جمله بیش از مقام دفاع را نمی‌گیرد.

## جمع بندی

چند روایت از چهارده روایت را اینجا خواندیم که سند و دلالت و اطلاق را قبول داشتیم. دو سه روایت مؤید به انواع روایات دیگری است که سندشان تام نیست. این دو سه وجهی که برای این مسئله می‌شود گفت که تام نیست. بنابراین آنچه می‌توانیم تا اینجا از آیه استفاده کنیم نظریه دوم است نه سوم و اول. نظر اول این بود که سحر مطلقاً حرام است. نظریه دوم این بود که حرام است مگر در مقام دفاع و نظر سوم فقط مضر سحر حرام است و غیر مضر حرام نیست. سه دلیل آوردیم برای اینکه سحر غیر مضر جایز است و این‌ها را جواب دادیم و گفتیم این دلیل‌ها تام نیست و فقط سحر در مقام دفاع از آیه استفاده می‌شود دیگر دلیلی نیست که بگوید سحر غیر مضر که نافع شد و یا غیر مضر و... مطلقاً جایز است.

## حرمت سحر نافع

دلیلی داریم که می‌گوید سحر حرام است مطلقاً حتی اگر نافع باشد. این دلیل در جلد ۱۵ وسائل ابواب مقدمات نکاح باب ۱۴۴ صفحه ۱۸۴ وارد شده است. این باب یک حدیث بیشتر ندارد که ممکن عن یقال به اینکه در مقابل آن‌هایی است که می‌گویند سحر در مقام دفاع یا سحر غیر مضر جایز است. پس دلیلی داریم که به صراحت می‌گوید جایز نیست نه به اطلاق بلکه تصریح می‌کند که سحر نافع جایز نیست. تا به حال به اطلاقات تمسک می‌کردیم اما این روایت تصریح کرده است که سحر نافع جایز نیست و این دلیل در مقابل آن‌هاست.

## روایت إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِمَرْأَةٍ سَأَلَتْهُ إِنَّ لِي زَوْجًا وَبِهِ عَلَيَّ غَلْظَةٌ وَ إِنِّي صَنَعْتُ شَيْئًا لَأُعْطِفَهُ عَلَيَّ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَف لَكَ كَدَّرْتَ الْبِحَارَ وَ كَدَّرْتَ الطِّينَ وَ لَعَنَتِكَ الْمَلَائِكَةُ الْأَخْيَارُ وَ الْمَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ فَصَامَتِ الْمَرْأَةُ نَهَارَهَا وَ قَامَتِ لَيْلَهَا وَ حَلَقَتْ رَأْسَهَا وَ لَبِسَتْ الْمُسُوحَ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ص فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا»

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ اسْتَنَاداً إِسْمَاعِيلَ بْنَ مُسْلِمٍ، اَيْنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مُسْلِمٍ هَمَانِ اسْمَاعِيلِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ سَكُونِي اسْت، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): لَامْرَأَةٍ، اَيْنِ رَا مَرْحُومَ صَدُوقٍ دَر مَن لَا يَحْضُرُ بِهِ سَنَدُهَا مِنْ سَكُونِي نَقَلَ مِي كَنْدِ كِهَ اَزِ اِمَامِ صَادِقِ (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ) سَلْسَلَهَ سَنَدِ مِي آيِدِ تَا پِيغَمْبَرِ اَكْرَمِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) كِهَ فَرَمُود: لَامْرَأَةٌ سَأَلَتْهُ اِنْ لِي زَوْجًا وَبِهِ عَلِيٌّ غُلْظَةٌ وَ اِنِّي صَنَعْتُ شَيْئًا لَاعْطَفَهُ عَلَيَّ، مِي گويد شوهر بَدَاخْلَاقِ تَنَدَخُوِيِي دَارَمِ وَ مَن اَقْدَامِي كَرْدَمِ. ظَاهِرُشِ هَمَانِ سَحْرِ اسْت. كَارِي كَرْدَمِ كِهَ لَاعْطَفَهُ عَلَيَّ تَا اَيْنَكِهَ تَوَجُّهَشِ رَا بِهَ خُودَمِ جَلْبِ كَنَمِ. اَيْنِ سَحْرِ دَرِوَاقِعِ سَحْرِ تَقْوِيَتِ رِوَابِطِ اسْت. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): كَدَّرْتُ الْبِحَارَ وَ كَدَّرْتُ الطِّينَ، مِي گويد زَمِيْنِ وَ اَسْمَانِ وَ دَرِيَا رَا مَكْدَرِ كَرْدِي يَعْنِي اَيْنِ قَدْرِ كَارْتِ بَدِ اسْت. وَ لَعْنَتُكَ الْمَلَائِكَةُ الْاٰخِيَارُ وَ الْمَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَوْرِدُ لَعْنِ مَلَائِكَةٍ قَرَارِ گِرَفْتِي. قَالَ فَصَامَتِ الْمَرْأَةُ نَهَارَهَا وَ قَامَتْ لَيْلَهَا وَ حَلَقَتْ رَاسَهَا وَ لَبِسَتْ الْمُسُوحَ، شَبِّ وَ رُوْزِشِ رَا دَنْبَالِ عِبَادَتِ رَفْتِ وَ دُنْيَا رَا كِنَارِ گِذَاشْتِ بَرَايِ اَيْنَكِهَ تُوْبَهَ كَنْدِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم)، اَيْنِ خَبِرُ بِهَ پِيغَمْبَرِ رَسِيْدِ فَقَالَ اِنَّ ذَلِكَ لَا يَقْبَلُ مِنْهَا، هَمِهَ اَيْنِهَا اَزِ اَوْ قَبُوْلِ نَمِي شُوْدِ يَعْنِي تُوْبَهَاشِ قَبُوْلِ نَمِي شُوْدِ. اَيْنِ رِوَايَتِ اسْتَدْلَالِ شُدِهَ اسْتِ بَرَايِ اَيْنَكِهَ سَحْرِي كِهَ اَنْجَامِ مِي دِهْدِ حَتِّي اِكْرَ نَافِعِ هَمِ بَاشْدِ يَعْنِي عِلَاقَهَ طَرْفِ رَا زِيَادِ كَنْدِ يَا اَخْلَاقِشِ رَا خُوبِ كَنْدِ، بَاَزِ هَمِ حَرَامِ اسْت.

### سند روایت

از جهت سندی، سند مرحوم صدوق به اسماعیل ابن ابی زیاد (همان نوفلی) به سکونی است و نوفلی محل بحث است که بارها گفته‌ایم دو نظریه است. کسانی که نوفلی را قبول ندارند و کسانی که قبول دارند. مشکل قصه نوفلی این است که به رغم این که این همه روایت دارد توثیق خاص ندارد. شاید در سند هزار روایت واقع شده ولی با همه کثرت روایتی که دارد توثیق ندارد، البته تضعیف و قطعی هم ندارد. پس چگونه می‌شود خیلی از فقها و علما تلاش دارند که یک جوری نوفلی را درست کنند. چون خیلی سخت است این همه روایت را کنار بگذاریم به خاطر این که نوفلی در سندش واقع شده است. این تلاش‌ها همان‌طور که بارها عرض کرده‌ایم چند وجه است: یکی اینکه نوفلی از رجال کامل الزیاره است و ما این را قبول نداریم. آقای خوئی هم که قبول داشتند اواخر برگشتند. دوم این که نوفلی از رجال تفسیر علی ابن ابراهیم است. این هم باز محل بحث است و ما قبول نداریم. سوم این است که یکی از اصحاب نقل دارد که آن هم محل بحث است. وجه چهارم هم که همان وجهی است که مرحوم آقای تبریزی می‌فرمودند که همان قاعده رجالی است. قاعده رجالی هم این است که عدم ورود قدح رجال مشهور کثیرالروایه و مشتهر بزرگ به منزله توثیق‌شان است. آدم‌های مشهوری که در مرئی و منظر هستند و همه مردم متوجهشان هستند و قدح نشده‌اند، این نشانگر این است که معتبرند و نیازی نبوده‌است که توثیق کنند. عدم ورود قدح در رجال مشهور موجب توثیق است. ما راجع به این هم تفصیلی قائل بودیم که بحث کردیم و به خاطر نکاتی که در جواب این گفتیم نمی‌توانیم

به اطلاق این قاعده تن دهیم و معلوم نیست که نوفلی را بتوان با آن توثیق کرد. و لذا این سند روایت به خاطر نوفلی محل بحث است، البته در سکونی هم اختلاف وجود دارد و محل بحث است.

## دلالت

از حیث دلالت، دو نکته است:

۱. یکی اینکه **إِنِّي صَنَعْتُ شَيْئًا لَأُعْطِيَهُ عَلَيَّ**، یعنی چه؟ تلقی مشهور و ظاهر قالبی این است که یعنی سحر کرده‌ام برای اینکه میل او را به سمت خودم جلب کنم که در آن زمان‌ها متداول بوده است و در این زمان هم احياناً وجود دارد. ولی بعضی هم احتمال داده‌اند که **إِنِّي صَنَعْتُ شَيْئًا لَأُعْطِيَهُ عَلَيَّ** ممکن است راه‌های دیگری هم وجود داشته باشد که میل طرف را به خودش جلب کند. مثل دادن دارو که سحر نیست و خاصیت دارو است که طرف را سرمست او می‌کند. شراب اینجا بحث نیست ولی داروهایی که در واقع افراد را خیالاتی می‌کند که معلوم نیست که در مفهوم سحر وارد باشد. گرچه **إِنِّي صَنَعْتُ شَيْئًا لَأُعْطِيَهُ عَلَيَّ** هم با سحر می‌ساخت هم با دارو و ممکن است با دعا و ذکر نیز سازگار باشد، اما با توجه به ذیل روایت که لعنت و... است قطعاً مشمول آیه نیست. روش‌های دیگر هم متداول نبوده است. روشی که بیشتر متداول و رایج بوده سحر بوده است و ذیلش هم همین را تأیید می‌کند. بنابراین ظاهر همان سحر است.

۲. نکته دومی که وجود دارد که بزرگان هم در اینجا فرمودند این است که مضمون این روایت قابل قبول نیست. این را باید ضرب علی الجدار کنیم برای این که این مخالف با روح شریعت و آیات قرآن و روایات دیگر است. ذیلش که می‌گوید که این بنده خدا سحر کرد که شوهرش را علاقه‌مند به خودش کند بعد می‌گوید **فَصَامَتِ الْمَرْأَةُ نَهَارَهَا وَ قَامَتُ لَيْلَهَا...** یعنی همه این کارها را انجام داده است ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند: نه توبه‌اش قبول نیست. در روایت معتبر داریم **يَقْتُلُ الْإِنْسَانَ أَنْ يَتُوبَ وَ تُوبَةُ السَّاحِرِ أَنْ يَحْلُلَ** یعنی حل سحر کند. پس این با روح شریعت سازگار نیست. خدا مشرک و بت پرست را هم می‌بخشد.

## پذیرش صدر روایت

منتها سؤال ظریف این است که ذیل روایت با روح شریعت سازگار نیست آیا باید کل روایت را ضرب علی الجدار کنیم؟ حضرت فرمود که **أَفِ لَكَ**، خیلی کار بدی کردی و ملائکه خدا هم مادامی که توبه نکردی لعنت می‌کنند. تا اینجا خلاف قواعد اولیه و عقلی و شرعی ثابتی نیست. ولی بعد نقل می‌کند **فَصَامَتِ الْمَرْأَةُ نَهَارَهَا وَ قَامَتُ لَيْلَهَا وَ حَلَقَتْ رَأْسَهَا وَ لَبِسَتِ الْمُسْوَحَ**



فَبَلِّغْ ذَلِكَ النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا. ذیل روایت مخالف شریعت و قطعیات دین است. اینجا دو احتمال وجود دارد:

۱. ممکن است بگوییم که کل روایت نضربها علی الجدار، یا اینکه نه ذیل را ضرب بر جدار می‌کنیم. معمولاً فرموده‌اند که چیزی در این روایت است که نمی‌شود پذیرفت پس روایت را کنار می‌گذاریم. به ذهنمان می‌رسد که نه، ذیلش را نمی‌شود پذیرفت. یعنی ما نمی‌فهمیم، ممکن است نکته‌ای در کار بوده است که به هر دلیلی ما نمی‌فهمیم و لذا نمی‌توانیم آن را بپذیریم. خیلی بخواهیم سنجیده‌تر سخن بگوییم، نفی نمی‌کنیم و می‌گوییم چیزی بوده است که ما نمی‌فهمیم، ولی این دلیل نمی‌شود که صدر روایت را که بند دیگری است و حکمی را ذکر می‌کند نفهمیم و بگذاریم کنار. لذا گرچه این نکته دومی که بزرگان فرموده‌اند مشتمل بر امری است که لایقبله العقل السلیم را قبول داریم اما این امر مستلزم این نیست که همه این روایت من صدر الی الذیل ضرب علی الجدار شود.
۲. احتمال دیگر این است که لا در عبارت إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا اضافه شده است و راوی اشتباه کرده است و لا را آورده. یا اینکه واقعاً لا يُقْبَلُ مِنْهَا است ولی جهتی در این شخص بوده است که حضرت فرموده‌اند که مثلاً این‌ها همه‌اش ظاهر کاری بوده و واقعاً برنگشته است و پیامبر می‌داند که ساحری است که دست از کارهایش بر نمی‌دارد و در ظاهر کاری کرده است. یعنی ذیل این را ما نمی‌دانیم و شاید قضیه شخصیه بوده است. لذا دلیل نمی‌شود که صدر روایت را کنار بگذاریم و بگوییم قبول نداریم.

## بیان حکم

حکمی در صدر روایت به صورت قضیه حقیقیه بیان شده است و سر جای خود محفوظ است. ذیلی دارد که ما نمی‌توانیم بفهمیم و قواعد جور نیست ولی این که ذیل را نمی‌توانیم بفهمیم یعنی صدر را هم کنار بگذاریم؟ سحر از کبائر است «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَتْهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» این توبه جدای از آن است. «أَفِ لَكَ وَ كَدَّرْتُ الْبِحَارَ» قبل از توبه است یعنی حکمش این. هیچ وجهی ندارد که یک چیزی ذیل روایت است و قابل قبول نیست یعنی روایت دو چیز را بیان کرده است. یکی حرمت مؤکد سحر و دوم هم در فراز جدای بعدی می‌فرماید که توبه‌اش هم لا يُقْبَلُ. ما می‌گوییم لا يُقْبَلُ با ادله قطعی است ولی صدرش نه تنها معارض نیست بلکه با حرمت سحر هماهنگ است.